«خدای پسین» (Letzte Gott)
و
تنگنای چم

خداشناسیِ نایشیِ هایدگر

در رویاروییِ با نیست‌انگاریِ امروزین

یوسف بشارتی[۱]

تهران، تیرماه ۱۴۰۵

@BESHARATIYOUSEF

https://orcid.org/
0009-0005-0639-7373
Preview public record

چکیده

این نوشتار به بررسیِ انگارهٔ «خدای پسین» (der letzte Gott) در بخشِ پایانیِ بایترگه می‌پردازد و بر آن است که خدای پسین نزد هایدگر نه خدایِ آیینی است و نه خدایِ متافیزیکی، بلکه نمادی است برای افقِ چمیِ تازه که تنها از رهگذرِ گذر از نیست‌انگاری، و ایستادن در خاموشی و شگفتیِ «آغازِ دیگر»، می‌تواند از کنارِ آدمی بگذرد. با خوانشِ پیوندهای (Anklang) «پژواک» و «خدای پسین» در بایترگه، و با تکیه بر خوانش‌های پولت، فون هرمان، والگا-نوبا، پوگلر و یانگ، نشان داده می‌شود که ساختارِ اندیشیدنِ هایدگر دربارهٔ خدای پسین را می‌توان «خداشناسیِ نایشی(سلبی)» نامید: دانشی که خدا را نه با گفتنِ چیستیِ او، بلکه با نایش، با کناره‌گرفتن از هر تعیّنِ متافیزیکی و آیینی، و با آماده‌ساختنِ جایگاهی برای گذرِ او می‌شناسد.

واژه‌های راهنما: خدای پسین؛ فرارِ خدایان؛ نیست‌انگاری؛ آغازِ دیگر؛ بایترگه؛ خداشناسیِ نایشی؛ اِرآیگنیس

---

۱. پژوهش گر و برگرداننده کارهای مارتین هایدگر به پارسی

۱. درآمد

اندیشهٔ هایدگر در سال‌های میانیِ دههٔ ۱۹۳۰، در دست‌نوشته‌ای که تنها دیرتر و پس از مرگش با نامِ *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)* در گروه‌بندیِ کامل آثارش (بند ۶۵) به چاپ رسید، از راهِ رفتهٔ کتابِ هستی و زمان دور می‌شود و به زبانی دیگرگون، پُر از واژه‌های تازه‌ساخته و ساختارهای درهم‌تنیده، روی می‌آورد. در میانِ این زبانِ تازه، انگاره‌ای هست که خواننده را بیش از هر انگارهٔ دیگر به شگفتی می‌اندازد: «خدای پسین». این نوشتار می‌خواهد نشان دهد که این انگاره، با آنکه واژهٔ «خدا» را در خود دارد، نه بازگشتی پنهانی به آیین است و نه کوششی برای ساختنِ خدایی نو در چارچوبِ متافیزیک، بلکه نامی است برای شیوه‌ای از رویارویی اندیشه با تنگنای چم در روزگارِ نیست‌انگاری.[۲]

پرسشِ راهنمای این نوشتار چنین است: اگر خدای پسین نه خدای آیین است و نه خدای متافیزیک، پس او چیست، و چگونه می‌توان دربارهٔ او سخن گفت بی‌آنکه او را به یکی از این دو دسته فروکاست؟ پاسخِ پیشنهادیِ این نوشتار آن است که هایدگر، بی‌آنکه خود این نام را به کار بَرَد، شیوه‌ای از سخن‌گفتن پیش می‌نهد که در سنّتِ دیرینِ اندیشه، «خداشناسیِ نایشی» (سلبی) خوانده می‌شود؛ با این تفاوت بنیادین که نایشِ هایدگری نه به سویِ خدایی فرا-باشنده، بلکه به سویِ گشودگیِ خودِ بودن روی دارد.

۲. فرارِ خدایان و تنگنای چم(بحران معنا) در روزگارِ نو(مدرن)

هایدگر در بایترگه از وضعیتی سخن می‌گوید که آن را «وانهشِ بوش/رهاشدگیِ بودن» (Seinsverlassenheit) می‌نامد: روزگارِ نو(مدرن)، روزگاری است که در آن باشنده‌ها همچنان هستند و حتی بیش از پیش در دسترسِ محاسبه و سنجش و بهره‌کشی قرار می‌گیرند، اما خودِ بودن، آن رخدادِ گشاینده‌ای که باشنده‌ها را در پرتوِ خود می‌نمایاند، به فراموشی سپرده شده است.[۳]

این وانهش/رهاشدگی، به گفتهٔ هایدگر، با آنچه او «فرارِ خدایان» (Flucht der Götter) یا «فَقدِ خدا» (Fehl Gottes) می‌نامد، پیوندی تنگاتنگ دارد: در روزگاری که هستی خود را در فناوری و در دسترس‌بودگیِ محاسبه‌گر پنهان می‌کند، دیگر جایی برای گذرِ خدایان باقی نمی‌ماند، و آدمی، بی‌آنکه همیشه از آن آگاه باشد، در تنگنای چم به سر می‌بَرَد.[۴]

نیست‌انگاری، در این خوانش، پیش از هر چیز رخدادی هستی‌شناختی است، نه فروپاشیِ اخلاق یا فرهنگی به تنهایی. نیچه نیست‌انگاری را چون «بی‌ارزش‌شدنِ برترین ارزش‌ها» می‌شناساند، اما هایدگر یک گام فراپیش می‌نهد و می‌گوید ریشهٔ این بی‌ارزش‌شدن، در فراموشیِ خودِ بودن نهفته است: تا زمانی که هستی چون باشنده‌ای در میانِ باشنده‌های دیگر انگاشته می‌شود، و نه چون رخدادِ گشایشِ چم، نیست‌انگاری همچنان در کار خواهد بود، هرچند با ارزش‌های تازه جایگزین شود.[۵]

از این‌رو، فرارِ خدایان، در نگاهِ هایدگر، نشانه‌ای است از تنگنایی ژرف‌تر: تنگنای چم (بحران معنا)، که در آن آدمی دیگر نمی‌داند بودن چیست و چگونه با آن نسبتی برقرار کند.

---

[2]. Martin Heidegger, Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), Gesamtausgabe Bd. 65 (Frankfurt am Main: Klostermann, 1989)؛ برگردان انگلیسی: Contributions to Philosophy (Of the Event), trans. Richard Rojcewicz and Daniela Vallega-Neu (Bloomington: Indiana University Press, 2012)؛ برگردان پارسی: " انبازها به فیلوسوفی از ارآیگنیس، بشارتی، یوسف

[3]. GA 65، بخشِ «وانهشِ بوش»؛ نک: Richard Polt, The Emergency of Being: On Heidegger's Contributions to Philosophy (Ithaca: Cornell University Press, 2006), فصل‌های آغازین، دربارهٔ پیوندِ وانهشِ بوش با فراموشیِ آن در فلسفهٔ غربی.

[4]. GA 65، بخشِ «پژواک» (Anklang)، دربارهٔ فرارِ خدایان و فَقدِ خدا به‌مثابه نشانه‌های وانهشِ بوش.

[5]. برای خوانشِ هایدگر از نیهیلیسمِ نیچه‌ای و گذرِ آن به نیهیلیسمِ هستی‌شناختی، نک: Otto Pöggeler, Der Denkweg Martin Heideggers (Pfullingen: Neske, 1963/1983), بخش‌های مربوط به نسبتِ هایدگر با نیچه.

۳. خدای پسین: نه خدای آیین، نه خدای متافیزیک

بخشِ پایانیِ بایترگه، که خود «خدای پسین» نام دارد، بر این نکته پافشاری می‌کند که خدای پسین را نباید با خدای هیچ آیینِ باورمندانه‌ای، از جمله ترسایی، یکی گرفت، و نیز نباید او را چون «خدای فیلسوفان» - خدایی که علّتِ نخستین یا وجودِ کامل‌ترین باشنده‌هاست - فهمید.[۶]

هایدگر آشکارا در جاهای دیگر از نوشتارهایش، از جمله در گفت‌وگوی معروفش با اشپیگل، از «خدای علّت خویش» (causa sui) که فلسفه در برابرش نه می‌تواند نیایش کند و نه ساز بنوازد، فاصله می‌گیرد؛ خدای پسین نیز از همین تبار نیست.[7]

پس خدای پسین چیست؟ فون هرمان، در شرحِ گسترده‌اش بر بایترگه، بر این نکته انگشت می‌گذارد که «پسین» در اینجا به چمِ «واپسین در شمارش» نیست، بلکه به چمِ آن خدایی است که همهٔ خدایانِ پیشین را در خود گرد می‌آورد و از نو، در نسبتی دیگرگون با هستی، خود را می‌نمایاند چون امکانِ تازه‌ای که تنها از دلِ تنگنای کنونی می‌تواند بردمَد نه چون فرجامِ یک زنجیره.[۸]

والگا-نویا نیز خدای پسین را نه باشنده‌ای که باید بدان باور آورد، بلکه نشانه‌ای می‌داند برای شیوه‌ای که هستی می‌تواند خود را در آینده بنمایاند؛ خدای پسین، در این خوانش، کارکردی نشانه‌شناختی دارد، نه آیینی.[۹]

بدین‌سان، خدای پسین را می‌توان نمادی خواند برای افقِ چمیِ تازه ، نه چیزی که هم‌اکنون در دسترس است و می‌توان آن را نامید و ستود، بلکه گشودگیِ ژرفی که تنها با آماده‌شدنِ آدمی، یعنی با دگرگونیِ نسبتِ او با بودن، می‌تواند روی دهد. از همین‌روست که هایدگر واژهٔ «گذر» (Vorbeigang) را برای نسبتِ خدای پسین با آدمی به کار می‌بَرَد: خدای پسین «می‌گذرد»، نه «می‌ماند»؛ او هرگز چون باشنده‌ای پایدار در دسترس نیست، بلکه تنها در لحظه‌ای که آدمی به‌راستی آماده باشد، از کنارش می‌گذرد و اثرِ گذرش را برجای می‌نهد.[۱۰]

۴. خداشناسیِ نایشی: گذر، درنگ، آماده‌باشی

سنّتِ دیرینِ خداشناسیِ نایشی (Theologia Negativa)، از دیونیسیوسِ آریوپاگیایی تا اکهارت، بر این باور استوار است که هر گزارهٔ ایجابی دربارهٔ خدا -- «خدا خوب است»، «خدا هست» -- ناگزیر خدا را به اندازهٔ فهمِ آدمی فرومی‌کاهد، و از این‌رو راهِ راستین، گفتن این که خدا چیست، نیست، بلکه گفتنِ آنچه او نیست، است.[۱۱]

هایدگر، هرچند هرگز خود را در این سنّت جای نمی‌دهد و از هرگونه خداشناسیِ رسمی، چه ایجابی و چه سلبی، کناره می‌گیرد، در شیوهٔ سخن‌گفتنش دربارهٔ خدای پسین، ساختاری بسیار همانند به کار می‌بَرَد: او پیوسته می‌گوید خدای پسین چه نیست - نه خدای ترسایی، نه خدای متافیزیک، نه باشنده‌ای در میانِ باشنده‌ها، نه چیزی که بتوان با اثباتِ عقلی وجودش را نشان داد - و کمتر می‌گوید

---

[۶] GA 65، بخشِ ششم: «خدای پسین»، به‌ویژه بندهای آغازین دربارهٔ تمایزِ خدای پسین از خدایانِ آیینی.

[7]. Martin Heidegger, «Nur noch ein Gott kann uns retten» [گفت‌وگو با اشپیگل، ۱۹۶۶]، در: Der Spiegel, ۳۱ مه ۱۹۷۶؛ و دربارهٔ نقدِ «خدای علّتِ خویش» در متافیزیک، نک: Heidegger, Identität und Differenz (Pfullingen: Neske, 1957).

[8]. Friedrich-Wilhelm von Herrmann, Wege ins Ereignis: Zu Heideggers "Beiträgen zur Philosophie" (Frankfurt am Main: Klostermann, 1994)، بخش‌های مربوط به معنای «پسین» در برابرِ ترتیبِ شمارشی.

[9]. Daniela Vallega-Neu, Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction (Bloomington: Indiana University Press, 2003)، فصلِ پایانی دربارهٔ خدای پسین و کارکردِ نشانه‌شناختیِ آن.

[۱۰]. GA 65، بخشِ «خدای پسین»، دربارهٔ واژهٔ Vorbeigang و نسبتِ گذرا میانِ خدای پسین و دازاین.

[۱۱]. برای پیشینهٔ خداشناسیِ نایشی، نک: Pseudo-Dionysius the Areopagite, De Mystica Theologia؛ و Meister Eckhart، مواعظِ آلمانی، بخش‌های مربوط به «نایشِ نایش» (negatio negationis).

او چیست.[۱۲]

پوگلر این ساختارِ نایشی را با اشاره به آنچه هایدگر «درنگ» (Anhalt) یا «خویش داری» (Verhaltenheit) می‌نامد، توضیح می‌دهد: خویش داری، نزد هایدگر، بنیادین‌ترین آهنگِ آماده‌باشی برای آغازِ دیگر است -- آهنگی که در آن آدمی نه با شتاب به سویِ پاسخ می‌دود و نه در بی‌تفاوتی می‌ماند، بلکه در خاموشیِ پُرتنشی می‌ایستد که هم از فرارِ خدایان آگاه است و هم برای گذرِ ممکنِ آنها آماده.[۱۳] این خویش داری، خود نوعی نایش عملی است: نایشِ هرگونه شتاب‌زدگی در فروبستنِ پرسش، و گشوده‌نگاه‌داشتنِ جایی که خدای پسین بتواند از آن بگذرد.

از این چشم‌انداز، خداشناسیِ هایدگر را می‌توان «نایشی» خواند، اما با دو کژروی از سنّتِ دیرین. نخست، نایشِ هایدگر به سوی باشنده‌ای فراسویِ جهان روی ندارد، بلکه به سویِ خودِ بودن، که نه باشنده است و نه فراسوی باشنده‌هاست، روی دارد؛ از این‌رو نایشِ او بیشتر هستی‌شناختی است تا خداشناختی به چمِ رایج.[۱۴]

دوم، هدفِ این نایش، نه پیوستن به خدا در نیایش، بلکه آماده‌کردنِ «دازاین» - یعنی جایگاهِ آدمی چون گشودگیِ هستی - برای بنیادگذاریِ آغازِ دیگر است. خدای پسین، به بیانِ یانگ، بیش از آنکه هدفِ اندیشیدنِ هایدگر باشد، نشانگرِ مرزی است که در آن، اندیشیدنِ متافیزیکی به پایانِ خود می‌رسد و امکانِ اندیشیدنی دیگرگون آغاز می‌شود.[۱۵]

۵. خاموشی و شگفتی چون پیش‌درآمدِ آغازِ دیگر

اگر خدای پسین را نتوان با گفتار مستقیم فراخواند، پس آدمی در برابرِ او چه کاری از دست برمی‌آید؟ هایدگر پاسخ می‌دهد: خاموشی، و شگفتی.

خاموشی در اینجا، نبودِ سخن از سرِ ناتوانی نیست، بلکه شیوه‌ای فرازبانی از سخن‌گفتن است - آنچه هایدگر «برخموشی» (Erschweigung) می‌نامد و آن را والاتر از هر گزارهٔ روشن و بی‌ابهام می‌شمارد.[۱۶] در این خاموشی، آدمی از شتاب‌زدگیِ فرهنگِ نو، که همه‌چیز را می‌خواهد بی‌درنگ تبیین و محاسبه کند، دست می‌کشد و جایی برای رخدادِ ناگهانیِ چم می‌گشاید.

شگفتی (Erstaunen)، و نزدیک‌تر به آن، Erschrecken یا «نهیب») نیز، در «انبازها ... «، کوک بنیادینِ دیگری است که آدمی را از بی‌تفاوتیِ روزمره بیرون می‌کشد و او را در برابرِ این پرسش می‌نشاند که چرا اساساً باشنده هست و نه هیچ.[۱۷]

این شگفتی، برخلافِ کنجکاویِ علمی که می‌خواهد هر ناشناخته‌ای را هرچه زودتر به شناخته بدل کند، در ناشناختگیِ خود می‌ماند و از همین رهگذر، آدمی را برای گذرِ خدای پسین آماده می‌سازد. خاموشی و شگفتی، در کنارِ هم، آن کوکی را می‌سازند که هایدگر آن را شرطِ بنیادینِ «آغازِ دیگر» (der andere Anfang) می‌داند - آغازی که گشایشِ نسبتی نوین با بودن است نه ادامهٔ متافیزیکِ غربی.[۱۸]

---

[۱۲]. GA 65، بخشِ «خدای پسین»، ساختارِ کلیِ بندها که بیشتر به نفیِ تعیّناتِ متافیزیکی و آیینی می‌پردازد تا اثباتِ ایجابی.

[۱۳] Otto Pöggeler، همان، دربارهٔ Verhaltenheit (خویش داری) چون بنیادی‌ترین آهنگِ(کوک) آغازِ دیگر.

[۱۴]. برای تمایزِ میانِ نایشِ هستی‌شناختیِ هایدگر و خداشناسیِ نایشیِ سنّتی، نک: Julian Young, Heidegger's Later Philosophy (Cambridge: Cambridge University Press, 2002)، فصل‌های مربوط به خدا و مینو در اندیشهٔ پسینِ هایدگر.

[۱۵]. Julian Young، همان، دربارهٔ خدای پسین چون نشانگرِ مرزِ پایانِ متافیزیک.

[۱۶] GA 65، بخش‌های مربوط به Erschweigung («برخموشی») چون شیوه‌ای از سخن‌گفتنِ بنیادین.

[۱۷] GA 65، بخش‌های مربوط به کوک های بنیادین (Grundstimmungen)، به‌ویژه Erschrecken و Scheu.

[۱۸] GA 65، بخشِ «جهش» (Sprung) و «بنیادگذاری» (Gründung)، دربارهٔ نسبتِ آغازِ دیگر با آهنگ‌های(کوک) خاموشی و شگفتی.

۶. خدای پسین در برابرِ نیست‌انگاریِ امروزین

اگر نیست‌انگاری، به روایتِ هایدگر، در فراموشیِ هستی و در فروکاستنِ همه‌چیز به باشنده‌ای در دسترسِ محاسبه ریشه دارد، آنگاه خدای پسین، به‌مثابهِ نمادِ افقِ چمیِ تازه، پاسخی است که نه با پُرکردنِ خلأ با ارزش‌های تازه (چنان‌که در ایدئولوژی‌های سیاسی یا در باورهای شبه‌آیینیِ روزگارِ نو دیده می‌شود) به دست می‌آید، و نه با بازگشتِ ساده به آیین‌های کهن. هرکدام از این دو راه، به گفتهٔ هایدگر، همچنان در چارچوبِ متافیزیک باقی می‌مانَد و از این‌رو نمی‌تواند از نیست‌انگاری به‌راستی گذر کند.[۱۹]

نیست‌انگاریِ امروزین، در پرتوِ فناوریِ گشتل (Gestell) که هایدگر در نوشتارهای پسین‌ترش بدان می‌پردازد، باشنده‌ها - از جمله خودِ آدمی - را به «اندوخته-پایندگی /ذخیرهٔ ایستاده» (Bestand) فرومی‌کاهد و از این‌رو هرگونه گشودگیِ چمیِ فراسویِ کارکرد و بهره‌وری را دشوارتر می‌سازد.[۲۰]

در چنین وضعیتی، خدای پسین یادآورِ این امکان است که باشنده‌ها می‌توانند بار دیگر در پرتوِ ارآیگنیس(Ereignis) درخشش یابند، نه چون منابعی برای بهره‌کشی، بلکه چون آنچه در گشودگیِ چم پدیدار می‌شود. این یادآوری، هیچ تضمینی برای رستگاری در بر ندارد - هایدگر بارها بر این نکته پای می‌فشارد که «تنها یک خدا [دیگر] می‌تواند ما را نجات دهد»، و این جمله، نه نویدِ نجاتِ حتمی، بلکه بیانِ ناتوانیِ اندیشهٔ متافیزیکیِ خودبنیاد از رهانیدنِ خویش است.[۲۱]

۷. فرجامِ سخن

خدای پسینِ هایدگر، چنان‌که این نوشتار کوشید نشان دهد، نه خدایی است که بتوان او را در چارچوبِ آیین یا متافیزیک نشاند و ستود، و نه نامی تُهی و بی‌چم. او نمادی است برای افقِ چمیِ تازه که تنها با گذر از نیست‌انگاری -- یعنی با بازیافتنِ پرسش از هستی که فراموش شده - و با ایستادن در خاموشی و شگفتیِ آغازِ دیگر، ممکن است روزی از کنارِ آدمی بگذرد.

خداشناسیِ نایشیِ هایدگر، از همین‌رو، کمتر خداشناسی است و بیشتر شیوه‌ای از آماده‌باشیِ هستی‌شناختی ست. آماده‌باشی برای رخدادی که نمی‌توان آن را فراخواند یا ساخت، بلکه تنها می‌توان زمینه‌اش را با اندیشیدنی دیگرگون فراهم آورد. در روزگاری که نیست‌انگاری، به شکل‌های تازه‌تر و پنهان‌تر، همچنان در کار است، خدای پسین - چون نشانی برای اندیشیدن نه چون آموزه‌ای برای باور - می‌تواند یادآورِ این امکان بماند که چمِ زیستن را نمی‌توان با شتاب و محاسبه بازیافت، بلکه باید در خاموشی، در شگفتی، و در گشودگیِ صبورانه‌ای که هایدگر آن را «انتظار» (Warten) می‌نامد، در جست‌وجویش نشست.[۲۲]

---

[۱۹]. برای نقدِ هایدگر بر ایدئولوژی‌های جانشین‌سازِ ارزش، نک: Polt، همان، فصل‌های پایانی دربارهٔ سیاست و نیهیلیسم.

[20]Martin Heidegger, «Die Frage nach der Technik»، در: Vorträge und Aufsätze (Pfullingen: Neske, 1954)، دربارهٔ Gestell و Bestand.

[۲۱]Heidegger، گفت‌وگو با اشپیگل، همان؛ نک: Pöggeler، همان، دربارهٔ چمِ نجات نزد هایدگرِ متأخر.

[۲۲]GA 65، بخش‌های پایانی، دربارهٔ Warten (انتظار) چون آهنگِ(کوک) بنیادینِ آماده‌باشی برای خدای پسین.